

واخواهی در دعاوی

قسمت اول

مدنی و کیفری

✓سعید توکلی
(وکیل پایه یک دادگستری)

مقدمه

طرح بحث:

واخواهی، حاصل مصدر واخواندن و در اصطلاح عبارت است از اعتراض محکوم علیه غایب به حکمی که علیه او صادر شده باشد.

مسئله حضوری و غیابی بودن احکام، با قانون جدید آیین دادرسی در مرحله رسیدگی بدوی مطرح نیست، بلکه در

یا وکیل او قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر می باشد، رأی صادرشده قطعی است. «البته قانونگذار وصف "غیابی" را برای حکم دادگاه تجدیدنظر به کار نبرده است؛ اما، این حکم در واقع غیابی و در هر حال قابل اعتراض (واخواهی) در دادگاه صادرکننده آن می باشد. در مرحله فرجام چنین عنوانی وجود ندارد. فرض قانون در مرحله نخستین

مرحله تجدیدنظر هم نوعی حکم غیابی پیش بینی شده است؛ چنان که ماده (۳۶۴) در این خصوص مقرر می دارد: «در مواردی که رأی دادگاه تجدیدنظر مبتنی بر محکومیت خوانده باشد و خوانده یا وکیل او در هیچ یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه و یا اعتراضیه هم نداده باشند، رأی دادگاه تجدیدنظر ظرف مدت بیست روز پس از ابلاغ واقعی به محکوم علیه

این بوده است که ممکن است خواننده از طرح و رسیدگی به دعوا بی اطلاع بماند و در یک چنین حالتی باید حکم غیابی باشد تا بتواند به آن اعتراض نماید و در مرحله تجدیدنظر هم این فرض پیدا شده که در مرحله نخستین، حکم علیه خواهان صادر شود؛ در حالی که خواننده حضور نداشته و دفاعی نکرده، تجدیدنظر خواه همان خواهان مرحله بدوی باشد که حکمی در این مرحله به دست آورد که از حیث تجدیدنظر خوانده، غیابی است. در فرجام که به هر حال، خواننده مرحله نخستین و تجدیدنظر را پشت سر گذاشته و از آن وقوف یافته و به علت آگاهی طرفین دعوا به مرحله فرجام رسیده اند، دیگر موردی برای غیابی دانستن حکم وجود ندارد؛ چه آنکه اصولاً رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور بدون حضور اصحاب دعوا صورت می گیرد، مگر در موردی که شعبه رسیدگی کننده دیوان، حضور آنان را لازم بداند. (ماده ۳۹۳ ق.آ.د.م)

خواننده ای که در رسیدگی نخستین در هیچ یک از جلسات دادرسی حضور پیدا نکرده و مدافعات کتبی هم نداشته باشد، حکم صادر شده نسبت به او غیابی است؛ یعنی، خواننده غایب دفاعش محفوظ است و می تواند با اعتراض به حکم غیابی صادر شده، رسیدگی مجدد را از همان دادگاه بخواهد. رسیدگی غیابی به لحاظ غیبت خواننده و خالی بودن نقش او در جریان دادرسی، یک مرحله رسیدگی کامل نیست و با واخواهی تکمیل می گردد. واخواهی از طرق عادی شکایت از حکم است که محکوم علیه غایب می تواند از آن استفاده کند و مرجع اعتراض، دادگاهی است که حکم مورد اعتراض را صادر کرده است.

مبحث اول. واخواهی در امور مدنی

ماده (۳۰۳) ق.م.آ.د.م، مصوب ۱۳۷۹، در این خصوص می گوید: «حکم دادگاه حضوری است مگر اینکه خواننده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ یک

از جلسات دادگاه حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد.»^(۱) به این ترتیب، برای اینکه حکمی غیابی محسوب شود شرایط ذیل لازم است:

اولاً: باید خواننده یا وکیل و یا نماینده قانونی و یا قائم مقام او در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشده باشند. اگر وکیل او در جلسه ای حضور یافت، ولو اینکه دفاعی نکرده باشد یا اگر خود او در جلسه دادگاه شرکت نموده، حکمی که در نتیجه صادر می شود نمی تواند غیابی باشد.

ثانیاً: ارسال لایحه تحت هر عنوان از جانب او یا وکیل وی وصف غیابی بودن را سلب می نماید. مثلاً اگر خواننده به دادگاه اعلام نمود که جلسه دادرسی را تجدید نماید و نمی تواند در جلسه شرکت کند، کافی است که اطلاع او را از وجود چنین دعوایی حکایت کند؛ در این صورت، حکم حضوری تلقی می شود. قضات دادگاههای حقوقی دو تهران در تاریخ ۶۴/۷/۱۱ چنین اظهار نظر کرده اند:

«باتوجه به ماده (۱۶۴) ق.آ.د.م، ماده ۳۰۳ کنونی) هر چند خواننده دفاع ننموده، ولی چون پاسخ کتبی داده و اینکه مناط، استحضار خواننده از جریان دادرسی است؛ علی هذا در فرض مذکور، رأی دادگاه حضوری تلقی می شود.»^(۲)

ثالثاً: اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد. مسئله عدم ابلاغ واقعی اخطاریه، از ابداعات قانون آیین دادرسی جدید است. منظور این است که خواننده دعوا از طرح دعوا و جریان رسیدگی واقعاً بی اطلاع مانده باشد. ابلاغ واقعی نشان آن است که دادخواست به خواننده رسیده است یا اینکه خواننده برای جلسه دادرسی دعوت شده است و شخصاً از وجود دعوا اطلاع یافته و اگر حضور نیافته یا لایحه ارسال نداشته یا وکیل معرفی ننموده، با آگاهی و اراده و تصمیم او بوده است، نه به خاطر آگاه نبودن

از دعوا و غیابی محسوب شدن جریان دادرسی. برای بی اطلاع ماندن از دعواست که حکم غیابی محسوب می شود، نه صرفاً به خاطر عدم توجه و حضور نیافتن و یا لایحه ندادن، و الا در چنین مواردی حکم باید حضوری نامیده شود. مفهوم "اخطاریه" در اینجا به صورت مطلق است و منحصر به احضاریه شرکت در جلسه دادگاه نیست. سئوالی که در اینجا پیش می آید، این است که اگر خوانندگان متعدد بودند و از لحاظ حضور در جلسه و ارسال لایحه یا ابلاغ دادخواست، وضع متفاوتی داشتند، تکلیف چیست؟ آیا همه حاضر محسوب می شوند یا برحسب مورد وضع فرق می کند؟

جواب این سئوال را ماده (۳۰۴) آ.د.م، این گونه داده است:

«در صورتی که خوانندگان متعدد باشند و فقط بعضی از آنان در جلسه دادگاه حاضر شوند و یا لایحه دفاعیه تسلیم نمایند، دادگاه نسبت به دعوای مطرح شده، علیه کلیه خوانندگان رسیدگی کرده سپس مبادرت به صدور رأی می نماید. رأی دادگاه نسبت به دعوای مطرح شده علیه کلیه خوانندگان رسیدگی کرده سپس مبادرت به صدور رأی می نماید. رأی دادگاه نسبت به کسانی که در جلسات حاضر نشده و لایحه دفاعیه نداده اند و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد، غیابی محسوب می شود.»^(۳)

در تاریخ ۱۳۳۹/۲/۲۴، ماده واحده ای به نام «قانون راجع به نحوه مطالبه دیون عادی» وضع شد که گام مثبتی جهت تسریع در دادرسی به حساب می آمد. در مقررات جدید به این ماده واحده توجهی نشده است، اما دلیلی هم بر نسخ آن وجود ندارد.

«ماده واحده: در مواردی که دین مستند به سند عادی است، بستانکار می تواند پرداخت آن را به وسیله اظهارنامه از مدیون بخواهد. چنانچه مدیون در صورت تسلیم به ادعای داین ظرف مدت ده روز پس از ابلاغ واقعی اظهارنامه به شخص او، دین

خود را به داین نپردازد و یا در صندوق دادگستری و یا ثبت محل تودیع ننماید و یا آنکه در مقابل اظهارنامه ظرف ده روز دین خود را انکار ننماید و یا ظرف ده روز جوابی ندهد، به تقاضای بستانکار حکم الزام به تأدیه دین از طرف دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اساس دعوا را دارد، صادر خواهد شد و حکم مزبور در صورت عدم اعتراض مدیون قابل اجرا می‌باشد. در صورتی که مدیون نسبت به حکم دادگاه معترض باشد می‌تواند ظرف مدت ده روز پس از ابلاغ واقعی آن، دادخواست اعتراض به دادگاه صادرکننده حکم تسلیم نماید. در این صورت طبق مقررات قانونی به اعتراض او رسیدگی خواهد شد و حکمی که پس از رسیدگی به اعتراض صادر می‌شود در حدود مقررات قابل پژوهش و فرجام خواهد بود. چنانچه مدیون پس از ابلاغ اظهارنامه، ادعای طرف را انکار نماید، داین می‌تواند طبق مقررات قانونی، دادخواست به دادگاه صالح تقدیم نماید. در این صورت، چنانچه پس از رسیدگی ثابت شود مدیون عالماً و عامداً و به منظور فرار از انجام تعهد، دین خود را انکار نموده و یا مبادرت به تقدیم دادخواست اعتراض کرده است، دادگاه ضمن حکم راجع به اصل دعوا، او را به پرداخت جریمه معادل ده درصد خواسته محکوم می‌نماید و جریمه مذکور پس از قطعیت حکم وصول خواهد شد.»

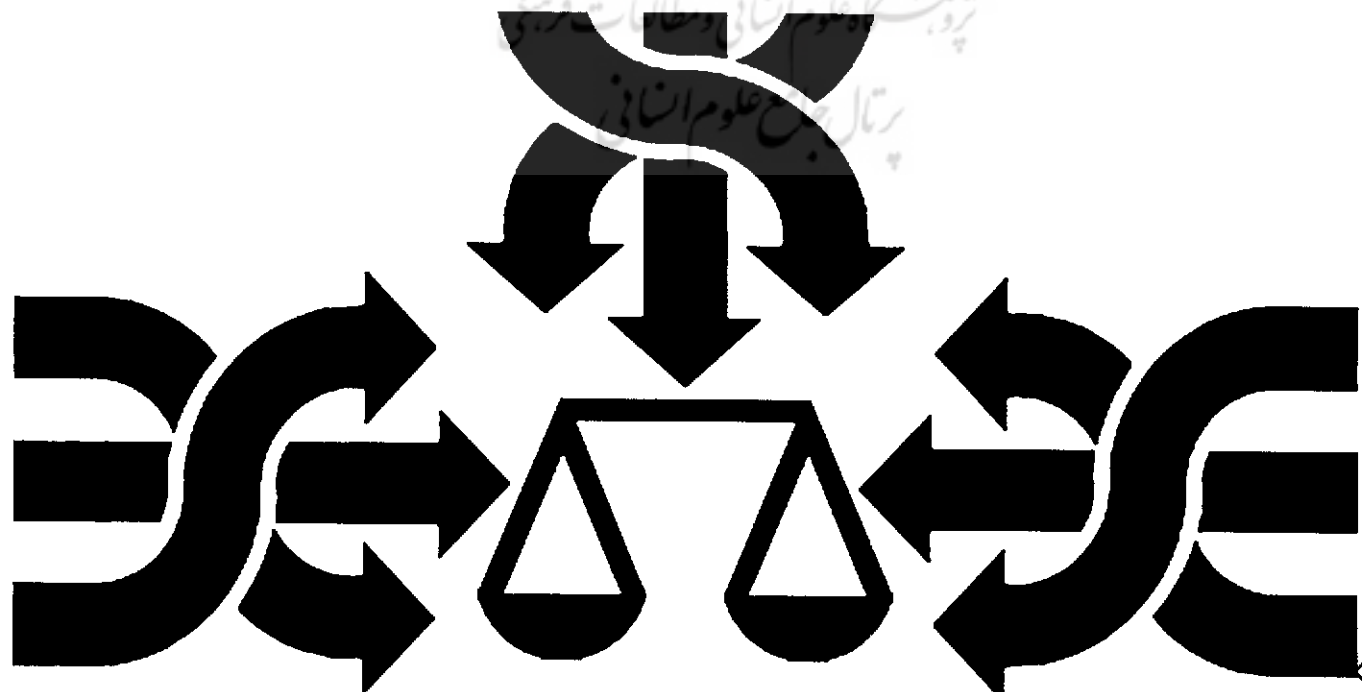
تشریفات واخواهی

الف) دادخواست واخواهی:

محکوم‌علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید و بایستی با تقدیم دادخواست واخواهی به همان دادگاهی که حکم غیابی را صادر کرده است، اعتراض خود را اعلام نماید. در واقع،

دادگاه نخستین با صدور حکم، فراغت حاصل نکرده؛ چون یک طرف دعوا بی‌خبر مانده و اکنون با دادخواست خوانده (محکوم‌علیه غیابی)، دادگاه می‌تواند رسیدگی را تکمیل نماید. دادخواست واخواهی باید تمام شرایط دادخواست از جمله مشخصات واخواه و واخوانده و وکیل او را در برداشته باشد. البته باید گفت چنانچه حکم صادر شده مطابق قانون قابل اعتراض نباشد، قید غیابی بودن حکم، مجوز قبول اعتراض و پذیرش واخواهی نخواهد بود.^(۴) توضیح اینک: باتوجه به ملاک تبصره "۳" ذیل ماده (۳۳۹) ق.آ.د.م، می‌توان پذیرفت که دادگاه مکلف است ذیل حکم خود، حضوری یا غیابی بودن آن را معین کند. نص مزبور، دادگاه را مکلف می‌نماید که ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن آن را معین نماید. این امر به‌ظاهر، در جهت رعایت مصالح محکوم‌علیه است که ممکن است اطلاعات حقوقی لازم در تشخیص قابلیت شکایت حکم نداشته باشد. بنابراین، استفاده از ملاک آن در واخواهی که آن نیز طریق شکایتی عادی است، مجاز می‌باشد. در هر حال، پرسشی که مطرح می‌شود این است که چنانچه دادگاه ذیل رأی خود، آن را حضوری اعلام نماید، آیا محکوم‌علیه می‌تواند به ادعای غیابی بودن آن، نسبت به تقدیم دادخواست واخواهی اقدام نماید؟ ملاک تبصره مزبور، پاسخ مثبت را تقویت می‌نماید. علاوه بر این، دادگاه نمی‌تواند از ثبت دادخواست واخواهی (یا هر شکایت دیگری و یا دادخواست بدوی) جلوگیری نماید.

درنهایت، دادگاه صادرکننده حکم غیابی، با بررسی دادخواست، پیوست‌های آن، پرونده بدوی و حکم واخواسته، چنانچه بر حضوری بودن آن اصرار داشته باشد، قرار عدم استماع دعوی



واخواهی را صادر و به واخواه ابلاغ می‌نماید. این قرار، در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، براساس بند یک ماده (۳۳۲) ق.آ.د.م، قابل تجدیدنظر است. در صورتی که دادگاه تجدیدنظر ادعای محکوم علیه را مبنی بر غیابی بودن حکم بپذیرد، قرار عدم استماع دعوی واخواهی را فسخ و پرونده را جهت رسیدگی به واخواهی به دادگاه بدوی ارسال می‌کند. در غیر این صورت، قرار را تأیید می‌نماید و بدین ترتیب، حضوری بودن حکم و نبودن حق واخواهی قطعی می‌شود. از سوی دیگر، چنانچه دادگاه حکمی را که در واقع و نفس الامر حضوری است غیابی اعلام نموده باشد، این امر، ضمن اینکه تخلف است، مجوز قبول واخواهی نخواهد بود.^(۵)

ب) مهلت واخواهی:

واخواهی یکی از طرق عادی شکایت از احکام است. مهلت واخواهی از احکام غیابی برای کسانی که مقیم کشورند بیست‌روز و برای کسانی که خارج از کشور اقامت دارند دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی است، مگر اینکه معترض به حکم، ثابت نماید عدم اقدام به واخواهی در این مهلت به دلیل عذر موجه بوده است. در این صورت باید دلایل موجه بودن عذر خود را ضمن دادخواست واخواهی به دادگاه صادرکننده رأی اعلام نماید. اگر دادگاه ادعا را موجه تشخیص داد قرار قبولی دادخواست واخواهی را صادر می‌نماید. این فرض در صورتی است که ابلاغ واقعی شده باشد و در موعد مقرر دادخواست واخواهی نداده باشد که با اثبات عذر موجه، قرار قبولی دادخواست او صادر می‌شود. اما اگر ابلاغ قانونی باشد و محکوم علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد و باز هم در موعد مقرر دادخواست واخواهی نداده باشد و ادعا کند که از صدور چنین حکمی اطلاع نداشته، دادگاه ابتدا خارج از نوبت به عدم اطلاع او رسیدگی می‌نماید و بر این اساس قرار رد یا قبولی دادخواست واخواهی را صادر می‌نماید. بنابراین، در مسئله واخواهی، نوع ابلاغ حکم غیابی به محکوم علیه غایب اهمیت خاصی دارد.

اگر حکم، ابلاغ واقعی نشده باشد مهلت بر حسب مورد بیست روز یا دو ماه است و فقط با وجود عذر موجه، خارج از این مهلت، دادخواست واخواهی پذیرفته می‌شود و موارد عذر موجه را هم قانون پیش‌بینی کرده است. حال اگر حکم، ابلاغ قانونی نشده باشد و محکوم علیه غایب ادعا کند و اثبات نماید که بی اطلاع مانده، حتی بعد از اجرای حکم هم دادخواست واخواهی از او قابل پذیرش است.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که دادگاه چگونه صحت یا سقم ادعای واخواه مبنی بر عدم اطلاع از مفاد حکم را، در صورت ابلاغ قانونی آن، می‌تواند تشخیص دهد. در تمام مواردی که

دادخواست، سایر اختاریه‌ها، حکم و اجراییه از طریق آگهی روزنامه ابلاغ شده باشد، رویه غالب این است که ادعا، باتوجه به همین امارات، پذیرفته می‌شود. اما در صورتی که دادخواست، اختاریه‌ها و حکم به خویشاوندان و یا خادمان مخاطب در محل اقامت او ابلاغ شده باشد، مخصوصاً در صورتی که اجراییه نیز صادر و به همان صورتی که گفته شد، ابلاغ قانونی شده باشد، ادعای عدم اطلاع از مفاد حکم غیابی که پس از مدتی طولانی مطرح می‌شود با موضوع نسبتاً سخت و انعطاف‌ناپذیر محاکم مواجه می‌شود. اگرچه بتوان، باتوجه به ماده (۸۳) ق.آ.د.م، گفت که صرف ادعای عدم اطلاع از مفاد حکم کافی است، مگر اینکه دادگاه احراز نماید که محکوم علیه غائب، به رغم ابلاغ قانونی، از آن مطلع شده است؛ اما در عین حال نباید فراموش شود که قانونگذار، محکوم علیه‌ای که اظهار عدم اطلاع از مفاد حکم می‌نماید را "مدعی" تلقی نموده است. (البینه علی من ادعی).

سؤال دیگر این است که در صورت پذیرش ادعای عدم اطلاع از مفاد حکم، تا چه تاریخی می‌توان به محکوم علیه غایب اجازه داد که دادخواست واخواهی تقدیم نماید.

در صورتی که تاریخ اطلاع از مفاد حکم محرز باشد، مهلت مزبور نمی‌تواند بیشتر از مهلت قانونی باشد (حسب مورد بیست روز یا دو ماه)، مگر اینکه محکوم علیه غایب، مدعی عذر موجهی باشد که پس از اطلاع از مفاد حکم حادث شده و واخواهی او را با تأخیر مواجه نموده است، که در این صورت برابر صدر ماده (۳۰۶) ق.آ.د.م، عمل می‌شود.

بنابراین، دادگاه نمی‌تواند پس از اعتراض محکوم علیه بر حکم غیابی در نتیجه رسیدگی مجدد، او را به زیادت از آنچه که به موجب حکم غیابی محکوم شده است، محکوم نماید؛ زیرا تغییر حکم بر ضرر معترض از طرف همان دادگاه، مخالف اصول محاکمه است.^(۷)

ج) معاذیر قانونی:

ماده (۳۰۶) ق.آ.د.م، جهات عذر موجه را تحت چهار عنوان مشخص کرده است:

۱. مرض مانع حرکت: گواهی پزشکی و شهادت گواهان در این مورد می‌تواند عذر تأخیر در تقدیم دادخواست را اثبات کند.
۲. فوت عضو خانواده: فوت یکی از والدین یا همسر و یا اولاد، که در صورت واقع شدن، اثبات آن مشکل نیست. با این ترتیب فوت عمو یا حتی برادر و خواهر نمی‌تواند در این خصوص، عذر موجه شناخته شود و در این خصوص باید تفسیر مضیق و در حدود استثنا نمود.
۳. حوادث قهری: حوادث قهری از قبیل سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست واخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد.
۴. در زندان بودن: توقیف یا حبس بودن شخص، به نحوی که





نتواند در مهلت مقرر دادخواست و خواهی را تقدیم کند. قبلاً برای مواعد قانونی هیچ عذری قابل پذیرش نبوده و محکوم‌علیه می‌بایست چنین اتفاقاتی را پیش‌بینی کند و مثلاً با انتخاب وکیل، مشکل را حل کند، نه اینکه انتظار داشته باشد بر مهلت قانونی اضافه گردد. اکنون در جهت توجه بیشتر به صاحب حق، در چهارموردی که یادشده، امکان تأخیر بعد از ابلاغ واقعی داده شده است.

د) وضع اجرای حکم غیابی با دادخواست و خواهی:

اصولاً حکم قانونی پس از ابلاغ و قطعی شدن، قابل اجراست. حکم غیابی هم پس از ابلاغ و انقضای مهلت قانونی به‌مورد اجرا درمی‌آید؛ اما وضعیت بر حسب اینکه ابلاغ حکم واقعی باشد یا قانونی، تفاوت می‌کند. اگر دادنامه یا اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی شد و نامبرده در مهلت قانونی و خواهی نکرده باشد، عملیات اجرایی دنبال می‌شود بدون اینکه از محکوم‌له تأمین گرفته شود. اما به محض اینکه دادخواست و خواهی خارج از نوبت داده‌شود و به لحاظ داشتن عذر موجه قرار قبول دادخواست او صادر گردد، اجرای حکم متوقف می‌شود. به عبارت دیگر، صدور قرار قبولی دادخواست از محکوم‌علیه باعث توقف اجراست.

محکوم‌له حکم غیابی بعد از ابلاغ حکم به محکوم‌علیه، حق دارد صدور اجراییه را بعد از انقضای مهلت قانونی و عدم اعتراض محکوم‌علیه، بخواهد؛ اما به لحاظ اینکه سرنوشت حکم غیابی هنوز معلوم نیست، برای صدور اجراییه باید ضامن معتبر به دادگاه معرفی نماید، یا تأمین متناسب که از جانب دادگاه معین می‌شود، بدهد. پذیرفتن ضامن و متناسب بودن تأمین با نظر دادگاه است؛ اما در اینجا هم نوع ابلاغ تفاوت دارد؛ چنانچه ابلاغ واقعی باشد، گرفتن ضامن یا تأمین لازم نیست؛ چرا که بعید می‌نماید که محکوم‌علیه با وجود احساس استحقاق و یا ابلاغ واقعی، در موعد مقرر اعتراض نکند، عدم اعتراض ظاهراً نشانه تسلیم بودن به حکم است.

سئوالی که در این مقام مطرح می‌شود این است که در مواردی که رأی غیابی صادر می‌شود و دادگاه به تکلیف تبصره ۳ ماده (۳۰۶) ق.آ.د.م، از محکوم‌له مطالبه ضامن معتبر یا تأمین مناسب می‌کند و محکوم‌له آن را می‌سپارد، تأمین آخذشده یا ضامن معرفی شده تا چه مدت باید به حال خود باقی بماند و از چه زمانی از تأمین مذکور رفع اثر می‌شود؟ رویه قضایی در این خصوص متفاوت است. با این حال، اداره کل حقوقی قوه قضاییه طی نظریه مشورتی شماره ۷/۹۰۱ مورخ ۸۱/۲/۱۷ چنین اظهار نظر کرده است: «دلیلی که اعتبار ضمانت‌نامه یا تأمین مذکور را محدود به زمان معین کرده باشد در دسترس نیست. ناگزیر تأمین یا تضمین آخذشده تا مراجعه محکوم‌علیه و اعتراض وی و صدور حکم قطعی و یا ابلاغ واقعی به او و مضمی مهلت‌های و خواهی و تجدیدنظر خواهی باقی می‌ماند.»

ه) جبران خسارت و خواه:

ماده (۳۰۷) ق.آ.د.م، مقرر می‌دارد: «چنانچه محکوم‌علیه غایب پس از اجرای حکم، و خواهی نماید و در رسیدگی بعدی حکم به نفع او صادر شود، خواهان ملزم به جبران خسارت ناشی از اجرای حکم اولی به و خواه می‌باشد.» گاهی اتفاق می‌افتد خواهان با تقدیم دادخواست، حقوقی را مطالبه می‌کند و با ابلاغ دادخواست و تعیین جلسه، خوانده حضور پیدا نمی‌کند و لایحه‌ای هم نمی‌فرستد. رسیدگی غیابی به مرحله صدور حکم می‌رسد و حکم غیابی هم صادر می‌شود و با ابلاغ حکم صادرشده به محکوم‌علیه باز هم اعتراض از جانب او مشاهده نمی‌شود.

با گذشت مهلت و خواهی و قطعی شدن، تقاضای اجراییه می‌شود. بعد از اجرای حکم و در حالی که محکوم‌به حکم غیابی به مرحله اجرا گذاشته می‌شود، بعد از اجرای حکم و در حالی که محکوم‌به در اختیار محکوم‌له قرار گرفته، محکوم‌علیه غایب، از صدور حکم و اجرای آن اطلاع پیدا می‌کند. دادخواست و خواهی به دادگاه صادرکننده حکم تسلیم می‌کند و دادگاه طبق ماده (۳۰۶) ابتدا خارج از نوبت به ادعای محکوم‌علیه دایر بر عدم اطلاع از مفاد حکم رسیدگی نموده و در صورت احراز صحت ادعا، قرار قبولی دادخواست را صادر و سپس در ماهیت دعوا، چنانچه اعتراض و خواه را موجه بباید، حکم غیابی را فسخ و سرانجام و خواه را ذی‌حق تشخیص می‌دهد، که طبعاً اجراییه به حال اول بازمی‌گردد. در چنین شکلی، خواهان ملزم به جبران خسارت ناشی از اجرای حکم اولی به و خواه است. در ماده (۳۰۷) پیش‌بینی نشده که الزام خواهان به جبران خسارت ناشی از اجرا چگونه انجام‌پذیر است؟ آیا دادگاه مأمور رسیدگی که دستور اجرا داده است، این خسارت را معین و مورد حکم قرار می‌دهد؟ یا و خواه باید با تقدیم دادخواست جداگانه مطالبه خسارت نماید؟ به نظر می‌رسد موضوع بستگی به انتخاب و خواه دارد که خسارت را در دادخواست و خواهی مطالبه نماید یا بعداً در دادخواستی مستقل این کار را انجام دهد.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱. مفاد این ماده قبلاً در ماده (۱۶۴) ق.آ.د.م، و ماده (۲۹) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و صوب ۱۳۵۸ مذکور افتاده بود.
۲. اندیشه‌های قضایی (مجموع نظریات دادگاههای حقوقی تهران)، یوسف نوبخت، ۱۳۶۸.
۳. در این خصوص می‌توان به حکم شماره ۲۹۸ مورخ ۱۳۳۷/۲/۱۰ شعبه هشتم دیوان عالی کشور مراجعه نمود. مجموعه رویه قضایی قسمت حقوقی از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۵، احمد متین، ص ۱۷۲.
۴. رأی شماره ۲۴۹ مورخ ۱۳۲۸/۲/۶ شعبه هشتم دیوان عالی کشور، مجموعه متین، ص ۱۷۲.
۵. چنانچه قاضی حکمی را که در واقع و نفس الامر غیابی است، حضوری اعلام نماید متخلف است. رأی شماره ۱۲۴ مورخ ۱۳۷۷/۴/۸ شعبه دوم دیوان عالی کشور.
۶. دکتر شمس، عبدا... آیین دادرسی مدنی، ج دوم، ص ۳۲۸.
۷. حکم تمیزی شماره ۲۱۵ مورخ ۱۳۲۲/۵/۶ شعبه هفتم دیوان عالی کشور (دانشنامه حقوقی، دکتر جعفری لنگرودی، ص ۴۵۶).